



Description and Evaluation of Nicholas Rescher's Critique of Extreme Specialization in Philosophy



ARTICLE INFO

Article Type

Original Research

Authors

Ebrahimzadeh A.*

Department of Philosophy, Faculty of Letters and Human sciences, Shahid Beheshti University, Tehran, Iran

Jamshidpour A.

Department of Philosophy, Faculty of Letters and Human sciences, Shahid Beheshti University, Tehran, Iran

Valeh H.

Department of Philosophy, Faculty of Letters and Human sciences, Shahid Beheshti University, Tehran, Iran

How to cite this article

Ebrahimzadeh A, Jamshidpour A, Valeh H. Description and Evaluation of Nicholas Rescher's Critique of Extreme Specialization in Philosophy. Philosophical Thought. 2024;4(1):41-59.

*Correspondence

Address: Department of Philosophy, Faculty of Letters and Human sciences, Shahid Beheshti University, Evin, Shahid Shahriari Square, Tehran, Iran. Postal Code: 3749177167

Phone: +98 (21) 22431705

Fax: +98 (21) 22431705

ebrahimzadehahmad1370@gmail.com

Article History

Received: March 24, 2024

Accepted: June 1, 2024

ePublished: June 9, 2024

ABSTRACT

Specialization and turning away from macro systematizations in philosophy can be commonly seen as relatively common practices of analytic philosophers. However, the contemporary philosopher Nicholas Rescher, as one of the exceptions to this tradition, is not only alien to this pattern but even considers it a methodological flaw. This article deals with the philosophical foundations of this point of view, the philosophical methodology derived from it, and its strategic methods by researching Rescher's works. Relying on his epistemological foundations (especially coherentism), Rescher believes that we should solve philosophical problems with a holistic approach and by considering the entire field of philosophy. Although Rescher's type of systemization is safe from some criticisms due to not neglecting the details of the system components, it still needs to be corrected or completed from a methodological perspective. One of the most important gaps in this point of view is the lack of a regulated model in managing the balance between comprehensiveness and specialization, as well as in determining the boundaries of maximality of the system.

Keywords Nicholas Rescher; Systemization; Philosophical Methodology; Specialization; Coherentism

CITATION LINKS

[Akhond Khorasani, 1988] KEFAYAH ...; [Amoli, 2009] AL-IJTIHAD VA ...; [Ansari, 2007] FRAED AL-OSOOL ...; [Audi, 2010] Epistemology: A contemporary introduction to the theory ...; [Berlin, 1953] The hedgehog and the fox: An essay on Tolstoy's view ...; [Bonjour, 1979] Rescher's epistemological ...; [Carter & Little, 2007] Justifying knowledge, justifying method, taking action: Epistemologies, methodologies, and methods ...; [Chignell, 2018] The ethics of ...; [Dummett, 1978] Can analytical philosophy be systematic, and ought ...; [Ebrahimzadeh et al., 2024] Explanation and review of Nicolas Rescher's version ...; [Fumerton, 2006] Epistemology; [Glock, 2008] What is analytic ...; [Heylighen & Joslyn, 2015] Systems ...; [Hobbs, 2004] An interview with Nicholas ...; [Ibna, 2021] Religion and thought (the report of the joint webinar of the research vice-chancellor of the faculty of theology of Tehran University and the ...; [Jackson, 1991] Systems methodology for the management ...; [Kaplan, 1998] The conduct of inquiry: Methodology for behavioural ...; [Khomeini, 1997] TANGHIH AL-OSOL ...; [Macquarrie, 1973] Existentialism; [Malekian, 1993] Critical thinking lecture; The method of criticism of ideas ...; [McGinn, 1993] Problems in philosophy: The limits of ...; [Midgley, 2001] Systemic intervention; Philosophy, methodology, and ...; [Naini, 1997] FAVAED AL-OSOL ...; [Nietzsche, 1998] Twilight of the idols, or how to philosophize ...; [Preston, 2017] Analytic philosophy: An interpretive ...; [Rescher, 1973a] Conceptual ...; [Rescher, 1973b] The coherence theory of ...; [Rescher, 1979] Cognitive systematization: A systems-theoretic approach to a coherentist theory ...; [Rescher, 1988] Rationality: A philosophical inquiry into the nature and the rationale of ...; [Rescher, 1996] Instructive journey: An essay in ...; [Rescher, 2002] Enlightening journey: The autobiography of an American ...; [Rescher, 2003] Epistemology: An introduction to the theory of ...; [Rescher, 2005] Volume 1 studies in 20th century ...; [Rescher, 2014] Metaphilosophy: Philosophy in philosophical ...; [Rescher, 2017a] Epistemic principles: A primer for the theory of ...; [Rescher, 2017b] Philosophy as rational ...; [Rohani, 2013] FEGHH AL-IJTIHAD VA ...; [Russell, 1945] A history of western ...; [Sadr, 2009] MABAHETH AL-OSOL ...; [Schwandt, 2007] The SAGE dictionary of qualitative ...; [Soames, 2003] Philosophical analysis in the twentieth ...; [Sosa, 2015] Rescher, ...; [Stroll, 2000] Twentieth-century analytic ...; [University of Pittsburgh, 2024] Nicholas Rescher, a polymath who helped to establish Pitt as a philosophy powerhouse, ...; [Van Cleve, 2011] Can coherence generate warrant ex nihilo? Probability and the logic of concurring ...; [Williamson, 2007] The philosophy of ...;

گزارش و ارزیابی نقد نیکولاس رشر بر تخصص‌گرایی فزون‌گرا در فلسفه

احمد ابراهیم‌زاده*

گروه فلسفه، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران

آرش جمشیدپور

گروه فلسفه، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران

حسین واله

گروه فلسفه، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران

چکیده

تخصص‌گرایی و روی‌گردانی از سیستم‌سازی‌های کلان در فلسفه را می‌توان از رویه‌های نسبتاً رایج فیلسوفان تحلیلی دانست. با این همه، فیلسوف معاصر نیکولاس رشر، به عنوان یکی از استثناهای این سنت، نه تنها با این الگو بیگانه است که حتی آن را آسیبی روش‌شناختی می‌داند. این نوشتار در میان آثار رشر به مبانی فلسفی این نظرگاه، روش‌شناسی فلسفی برآمده از آن و روش‌های جزئی راهبردی آن می‌پردازد. رشر با اتکا بر مبانی معرفت‌شناختی خود (به‌ویژه انسجام‌گرایی) معتقد است که باید با رویکردی کل‌نگر و با نظر به تمام زمین فلسفه به حل مسایل آن پرداخت. با اینکه نوع سیستم‌سازی رشر، به جهت عدم غفلت از جزئیات مولفه‌های سیستم، از برخی ایرادات در امان است، اما همچنان از منظر روش‌شناختی محتاج اصلاح یا تکمیل است. از مهم‌ترین خلاهای این دیدگاه فقدان یک الگوی ضابطه‌مند در مدیریت تعادلی میان جامع‌نگری و تخصص‌گرایی و همچنین در تعیین مرزهای پیشینگی سیستم است.

کلیدواژگان: نیکولاس رشر، سیستم‌سازی، روش‌شناسی فلسفی، تخصص‌گرایی، انسجام‌گرایی

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۱/۰۵	*نویسنده مسئول: ebrahimzadehahmad1370@gmail.com
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۳/۱۲	آدرس مکاتبه: تهران، اوین؛ دانشگاه شهید بهشتی، دانشکده ادبیات، گروه فلسفه.
تاریخ انتشار: ۱۴۰۳/۰۳/۲۰	تلفن محل کار: ۰۲۱۲۲۴۳۱۷۰۵؛ فکس: ۰۲۱۲۲۴۳۱۷۰۵

مقدمه

در دامنه کار فیلسوفان تحلیلی تخصص‌گرایی و عدم سیستم‌سازی کلان در فلسفه به عنوان یکی از وجوه مشترک و غالب مشاهده‌پذیر است. این رویه‌ای رایج در میان آنها است که یا به نظام‌های کلان فلسفی تمایلی نشان نمی‌دهند، بلکه بعضاً با چنین الگویی مشکل دارند^۱ و یا اینکه با توجه به تخصصی‌شدن شاخه‌های متنوع فلسفه، اساساً چنین امری را ناممکن و یا دشوار تلقی می‌کنند. به همین جهت شمار اندکی از فیلسوفان تحلیلی را شاهدیم که به طرح یک سیستم کلان فلسفی روی آورده باشند و گهگاه این ایده نیز در اواخر عمر آنها مورد توجه قرار گرفته است.

البته نظام‌مندی در دانش‌ها می‌تواند معنای دیگری نیز داشته باشد که در جایی به کار می‌رود که تحقیق ما «مبتنی بر روش‌های تحقیق مورد توافق عمومی پیش رود و نتایج آن بر اساس معیارهای عموماً مورد توافق پذیرفته یا رد شوند» [Dummett, 1978: 455]. گرچه در مورد نظام‌مندی فلسفه به این معنا نیز می‌توان وارد بحث شد [Dummett, 1978: 455]، اما این نوشتار با معنای نخست این اصطلاح سروکار دارد؛ خصوصاً نظام‌مندی که از مرزهای محدودکننده رشته‌های جزئی خارج شود و خواهان طراحی سیستمی کلان باشد. نظام‌مندی به همین معنا در سنت‌های فلسفی گذشته رواج داشته و توافق نسبی فیلسوفان تحلیلی نیز در مخالفت با همین الگوی شایع بوده است.^۲

ویژگی مخالفت با سیستم‌های کلان فلسفی را باید اساساً از مرزبندی‌های نخست سنت فلسفه تحلیلی در مقابل اصلی‌ترین مخالفانش قلمداد کرد [Rescher, 2005: 40]. ریشه‌های این نگاه را می‌توان در پیش‌قراولان این سنت فلسفی همچون راسل مشاهده کرد که صریحاً در تبیینی اجمالی از این روش فلسفی جدید، آن را متمایز از شیوه فیلسوفان سیستم‌ساز معرفی می‌کند. او ویژگی این روش مطلوب فلسفیدن را در حل خرد و یک به یک مشکلات فلسفی به جای ابداع سیستمی کلان از کل می‌داند [Russell, 1945: 834]، رویکردی که برخی آن را با عنوان «رویکرد گام‌به‌گام» (piecemeal approach) از جمله ویژگی‌های متمایز کل سنت فلسفه تحلیلی شمرده‌اند [Soames, 2003: xv] و در مقابل آن، رویکرد عمومی فیلسوفان قاره‌ای را شاهدیم که تقریباً همچنان به سیستم‌سازی‌های رایج در تاریخ فلسفه گرایش‌هایی چند داشته‌اند [Glock, 2008: 165].

با این همه برخی با این تعمیم‌ها به کل سنت فلسفه تحلیلی موافق نیستند. آنچه راسل از آن سخن می‌گوید نیز لزوماً به معنای تخصص‌گرایی‌های افراطی و نفی سیستم‌سازی‌های کلان‌نگر نیست و میان این شیوه جدید فلسفه‌ورزی و سیستم‌های بزرگ فلسفی تعاند صریحی وجود ندارد. اما به نظر، همین آرمان است که وقتی با انشعابات رو به افزایش فلسفه تحلیلی (خصوصاً از نیمه دوم قرن بیستم به بعد) تلفیق می‌شود، طبعاً به مجموعه‌ای از رشته‌های گسترده تخصصی منتهی می‌گردد که عمدتاً متعاطیان‌شان را تنها در حوزه‌های محدود خود محصور می‌کنند. بنابراین گرچه می‌توان در سنت این حوزه فلسفی نیز فیلسوفانی چون کوین (Quine) و دیویدسون (Davidson) را دید که کمابیش در حوزه‌های مختلفی از فلسفه به صورتی نظام‌مند وارد شده‌اند [Glock, 2008: 166; Stroll, 2000: 188, 251]، اما با این حال، آن حد از بلندپروازی‌های مرسوم در فلاسفه گذشته که بر آن بودند تا حداقل در همه حوزه‌های اصلی فلسفه (از منطق و معرفت‌شناسی گرفته تا متافیزیک، فلسفه عمل، اخلاق و هنر) سیستمی جامع طراحی کنند، همچنان در فلسفه تحلیلی امری بیگانه است و جز معدودی چون پاتنم (Putnam) و دامت را نمی‌توان با این بلندپروازی‌ها شناسایی کرد [Glock, 2008: 167].

در هر حال وجه روی آوردن به چنین شیوه‌ای در فلسفه‌ورزی نیز این پیش‌فرض عمومی در فیلسوفان این سنت بود که در اغلب موارد با متوقف کردن سوالات نظام‌مند و گسترده‌تر فلسفه و به جای آن، بررسی تفصیلی مسایل جزئی و محدود است که می‌توان به پیشرفت فلسفی دست یافت [Soames, 2003: xv]. به همین دلیل راسل امیدوار بود که با همین روش بسیاری از مشکلات سنتی فلسفه به صورت کامل حل و فصل شوند [Russell, 1945: 834]. مور (G. E. Moore) نیز به بیان دیگری با فلسفه‌های نظام‌مند مخالفت داشت. برای او اینکه فیلسوفان سیستم‌ساز (برای سامان‌دادن به سیستم یکپارچه خود) گاه حقایق فهم عرفی (common sense) را اصلاح یا رد می‌کنند، مشکل این نوع فلسفه‌ورزی قلمداد می‌شد [Preston, 2017: 154].

با این تفاسیل باید گفت که در واقع همین خصوصیت نسبتاً فراگیر در فلسفه تحلیلی و فیلسوفانش بود که موجب شد این فلسفه «در طول تاریخش همواره به دلیل توجه فراوان به سوالات فنی و مسایل جزئی در کنار غفلت از سوالات بزرگ و جاودان فلسفه و رهاکردن ایده‌آل توسعه سیستم‌های فلسفی جامع مورد انتقاد دیگران قرار بگیرد» [Soames, 2003: xv].

با این همه نیکولاس رشر (Nicholas Rescher) فیلسوف معاصر را می‌بایست در این امر یکی از استثناهای ویژه به شمار آورد. رشر در عین اینکه در فضای همین فلسفه تنفس می‌کند و به تعبیر خودش به دلایل

متعددی باید یک فیلسوف تحلیلی آمریکایی شمرده شود [Rescher, 1996: 191-192]، اما از اساس با این ویژگی معمول تخصص‌گرایی در سنت فلسفه تحلیلی بیگانه است و حتی آن را در فلسفه آسیبی روش‌شناختی می‌داند. او معتقد است که باید با نگاهی نظام‌مند به فلسفه پرداخت و با رویکردی کل‌گرایانه و جامع‌نگر و با نظر به تمام زمین فلسفه به حل مسایل مختلف آن مبادرت ورزید. این دیدگاه که ریشه در مبانی فلسفی او دارد تنها در مقام نظر و در سطح مباحث کلی فرافلسفی وی نیز متوقف نشده است، بلکه نگاهی به مجموعه آثار، حوزه‌های مطالعاتی و پژوهشی او در سراسر عمر حرفه‌ای‌اش نشان از این دارد که خود او تا چه حد به این آموزه ویژه باور داشته و آن را سرلوحه کار خود قرار داده است.

این مقاله درصدد آن است که دیدگاه خاص رشر در این موضوع را با توجه به مبانی و ادله‌ای که بر آنها استوار است تبیین و ارزیابی کند. برای تبیین نظرگاه رشر در این موضوع، (۱) ابتدا می‌بایست مبانی دخیل در این دیدگاه را مورد توجه قرار داد که به همین جهت بحثی اجمالی در ذیل دو عنوان اصول تفکر سیستمی و انسجام‌گرایی مطرح خواهد شد. (۲) پس از آن می‌بایست به این مطلب پرداخت که رشر در آثار فرافلسفی‌اش با تکیه بر مبانی معرفت‌شناختی خود روش‌شناسی (methodology) خاصی را هم برای فلسفه پایه‌ریزی کرده است. (۳) همچنین در آثار رشر بعضاً رویه‌های جزئی‌تری نیز به صورت پراکنده و به‌خصوص در جریان فلسفه‌ورزی‌های او در طول پژوهش‌های فلسفی دیده می‌شوند که می‌توان آنها را روش‌های (methods) تحقیق مبتنی بر روش‌شناسی وی به شمار آورد. این سه گام را می‌بایست بدنه اصلی بخش تبیین نظرگاه رشر در مقاله در نظر گرفت.

پس از بیان اجمالی سه مرحله یادشده در نوشتار پیش رو به معایب عدم تخصص و لزوم مدیریت میان سیستم‌سازی و تخصص‌گرایی از نگاه رشر نیز اشاره خواهیم کرد. پایان نوشتار حاضر نیز به نقد و بررسی نظرگاه رشر اختصاص دارد. در این رابطه به تفاوتی میان سیستم‌های فلسفی کلان اشاره می‌کنیم که به نظر در فهم مقصود رشر تاثیرگذار است و همچنین به برخی از ایرادات و ابهامات نظرگاه وی و پیشنهادهایی که در بازسازی و تکمیل آن می‌توانند به کار بیایند خواهیم پرداخت.

مبانی

سیستم‌ها

عمدتاً گفته می‌شود که مفاهیم و مباحث کنونی ناظر به نظریه سیستم‌ها (systems theory) را فون برتالانفی (von Bertalanffy) زیست‌شناس و فیلسوف در دهه ۱۹۴۰ آغاز کرد. البته گهگاه ردپاهای اولیه آن را پیش‌تر در کارهای بوگدانف (Bogdanov) در دهه ۱۹۲۰ نیز ردیابی کرده‌اند [Midgley, 2001: 45]. به هر حال پس از فون برتالانفی کارهای راس اشبی (Ross Ashby) توسعه بیشتری در این مباحث ایجاد کرد.

ایده محوری این نظریه بر این اصل کلی مبتنی است که اجزای تشکیل‌دهنده یک سیستم زمانی به بهترین نحو خود قابل فهمند که بتوان به بهترین شکل آنها را در چارچوب روابط متقابل بینابینی اجزا نسبت به هم و همچنین نسبت به دیگر سیستم‌های مرتبط درکشان کرد. بر اساس این ایده درک اجزای یک سیستم با منزوی کردن آنها از مجموعه و نسبت‌های حاکم بر آنها درکی ناقص به شمار می‌آید. بنابراین باید به جای تقلیل یک موجود (به عنوان مثال بدن انسان) به ویژگی‌های اجزا یا عناصر آن (مانند اندام‌ها یا سلول‌ها) به آرایش و روابط متقابل و بینابینی اجزا توجه کرد و آنها را از استقلال و افراد خارج، و همه آنها را به یک کل جامع متصل ساخت. چنین سازمان‌دهی در عمل به تعیین‌یافتگی یک سیستم خاص منجر می‌شود که مستقل از ماده عینی

عناصر تشکیل‌دهنده (به عنوان مثال ذرات، سلول‌ها و افراد) هویت خاص به خود را دارا است [Heylighen & Joslyn, 2015: 1045].

بر همین اساس بود که فون برتالانفی در واقع هم با تقلیل‌گرایی (reductionism) مشکل داشت و هم در تلاش بود تا ایده وحدت علم را که در سنت علمی گذشتگان مطرح بوده مجدداً احیا کند. نظریه سیستم‌ها هم توانایی آن را دارد که در بررسی اصول مشترک هویت پیچیده کارایی داشته باشد و هم در باب مدل‌های (معمولاً ریاضیاتی) توصیف‌کننده این هویت. به همین دلیل رشته‌های مختلفی همچون فیزیک، زیست‌شناسی، فناوری، جامعه‌شناسی و غیره با وجود تمام اختلافاتی که در جنبه‌های گوناگون با هم دارند بر طبق این ایده، بر یک دسته مفاهیم و اصول مشترک است که سازمان‌دهی می‌شوند [Heylighen & Joslyn, 2015: 1045].

اما تحلیل سیستم‌ها (systems analysis) به صورت مستقل از نظریه سیستم‌ها توسعه یافت و در ابتدا به عنوان روشی برای برنامه‌ریزی عملیات نظامی به کار گرفته می‌شد. تجزیه و تحلیل سیستم‌ها به بررسی نظام‌مند هزینه‌ها، کارآمدی و مخاطرات سیاست‌ها و راهبردهای جایگزین می‌پردازد [Jackson, 1991: 75] و چنین رسالتی را برای خود تعریف کرده که در مواجهه یک تصمیم‌گیرنده با مشکلاتی از قبیل شناسایی، بازسازی، بهینه‌سازی و کنترل یک سیستم برای حل مشکل آن، اصول سیستم‌ها را برای کمک به وی ارایه می‌دهد [Heylighen & Joslyn, 2015: 1045-1046].

دیدگاه رشر درباره نگاه سیستم‌سازانه هم آشکارا از نظریه سیستمی و مباحث آن تاثیر گرفته است. وی در آثار متعددی به کاربردهای مفاهیم و مباحث این حوزه در روش‌شناسی فلسفه پرداخته است و نظرگاه مورد نظر او در مقاله نیز متأثر از همین روش‌شناسی خاص است. اما چنان که در جای خود گفته‌اند، تمام روش‌شناسی‌های سیستمی از پیش‌فرض‌های صریح یا ضمنی خاصی برخوردارند و موضع‌گیری‌هایی فلسفی دارند [Jackson, 1991: 4, 37]. با این حال غالب به‌کاربرندگان این روش‌ها از نظریات پشتیبان روش‌شناسی خود غفلت می‌ورزند، بیشتر به مقام عمل متعهدند و کمتر به رابطه متقابل نظریه و عمل توجه دارند [Jackson, 1991: 4]. به همین دلایل رشر در آثار خود تنها در مقام تطبیق صرف ادبیات مزبور بر روش‌شناسی فلسفه برنیامده، بلکه طی مباحث مختلفی به مبانی آن نیز پرداخته و آن را بر پایه نسخه خاصی از انسجام‌گرایی که بدان قایل است ریشه‌دار ساخته است [Rescher, 1979: xi].

بر همین اساس، تصور رشر این است که انسجام‌گرایی معرفت‌شناختی وی نماینده رویکرد سیستمی (تحلیل سیستم‌ها) در حوزه تشخیص معیار صدق است [Rescher, 2003: 135]. رشر برای «سیستم» به عنوان یک واحد متشکل از مجموعه اجزای در تعامل معیارهایی را برمی‌شمرد که در واقع در مفهوم آن نهفته است. از جمله مهم‌ترین آنها می‌توان به این موارد اشاره کرد: «تمامیت (wholeness) (یکپارچگی اجزا بسان یک کل واقعی)، جامعیت (completeness)، همبستگی (cohesiveness) (پیوستگی متقابلی که موجب می‌شود تغییر و اصلاح برخی مولفه‌ها واکنش دیگر مولفه‌ها را به همراه داشته باشد)، همخوانی (consonance) (سازگاری داخلی) و وحدت کارکردی (functional unity) (رابطه متقابل هدفمند)» [Rescher, 2014: 21-22, 104-105]. منتها این معیارها با پیوندی که با معرفت‌شناسی رشر برقرار می‌کنند در حقیقت به ملاک‌های پذیرش و رد باورها نیز تبدیل می‌شوند [Rescher, 2014: 105].

بنابراین چنان که در ادامه خواهیم دید به نظر می‌رسد رشر معتقد است اصلاحاتی که در روش فلسفه‌ورزی فیلسوفان لازم است اعمال شود (یعنی نگاه کلان و جامع به مسایل و حوزه‌های مختلف فلسفی) در کاربردهای

سیستم‌سازی مبتنی بر انسجام‌گرایی خاص او است که قابل دستیابی است. برای روشن‌تر شدن این مطلب باید در ادامه از کلیت انسجام‌گرایی رشر و ویژگی‌های خاص آن نیز اجمالاً آگاهی یافت.

نسخه انسجام‌گرایی رشر

انسجام‌گرایی در کنار ایدئالیسم مفهومی (conceptual idealism) و پراگماتیسم (pragmatism) از مهم‌ترین عناصر نظام فلسفی رشر هستند که ردپای آنها در بسیاری از آثار و پژوهش‌هایش قابل مشاهده است [Sosa, 2015: 928]. انسجام‌گرایی معرفت‌شناختی او از نوع کل‌گرایانه (holistic) است که اساساً توجیه معرفتی را ناظر به کل مجموعه باورها (نه تک باورها) در نظر می‌گیرد و موجه‌بودن تک باورها را به عضویتشان در این مجموعه وابسته می‌داند [Audi, 2010: 217-218]. همچنین این انسجام‌گرایی از نوع محض (pure) آن است که الزام به انسجام را در مورد تمام باورها مطرح می‌کند و به همه آنها در سیستمی کلان نظر می‌اندازد، نه اینکه آن را تنها به درون یک خرده سیستم از باورها (به عنوان مثال باورهای تجربی) محدود سازد [Fumerton, 2006: 44].

اما غیر از این اوصاف کلی در مورد ویژگی‌های خاص نسخه انسجام‌گرایی رشر می‌توان به اجمال چنین گفت: (۱) در این دیدگاه به جای آنکه بدیهیات پایه و زیربنایی داشته باشیم مجموعه داده‌های (data) فراوانی داریم که با آنها فعالیت فلسفی خود را آغاز می‌کنیم [Rescher, 2017b: 34; Rescher, 2014: 17]. این داده‌ها گرچه همانند بدیهیات مبنایان از اعتبار تام یا ناقصی برخوردار نیستند، اما قابلیت معتبر شدن را دارند و به همین مقدار (و تا دلیلی برخلافشان نداشته باشیم) قابل اعتنا و پذیرش‌اند [Rescher, 2017b: 35; Rescher, 2014: 23; Rescher, 1973b: 56]. نکته مهم آن است که در تعدد و تنوع این داده‌ها تقریباً محدودیتی وجود ندارد و ممکن است از منابع و طرق مختلفی همچون علم، فهم عرفی و حتی دین و تاریخ به دست آمده باشند [Rescher, 2017b: 34; Rescher, 2014: 17-18]. بنابراین باید به تمام داده‌هایی که ممکن است در حل مساله مورد نظر فلسفی به کار بیایند توجه کرد و نباید با تنگ‌نظری تنها به داده‌های یک حوزه خاص نظر داشت.

(۲) داده‌ها حداقل سه مشکل عمده دارند. نخست آنکه چنان که گفته شد اعتبارشان ثابت نشده است. ثانیاً در بسیاری از موارد همانند جایی که با مسایل فلسفی درگیریم، هم‌قواره سوالات بزرگ فلسفی نیستند؛ سوالات بزرگ فلسفی کلی و جهان‌شمول‌اند، اما محتوای داده‌ها اغلب با جزئیاتی مضیق همراه است [Rescher, 2017b: 36; Rescher, 2014: 18]. همچنین داده‌ها به جهت تعدد و تکرار فراوانشان با هم تناقضات و تضادهایی دارند و به همین منظور پذیرش جمعی آنها ممکن نیست [Rescher, 2017b: 35-36; Rescher, 2017a: 24].

با این اوصاف فیلسوف برای حل مساله فلسفی محتاج به حدس (conjecture) نظری است که این وضعیت را سامان بخشد. وظیفه حدس مزبور آن است که با پرکردن خلاهای فراوان میان داده‌های مضیق پاسخی در قواره‌ی سوال بزرگ فلسفی طرح‌شده ارایه کند [Rescher, 2014: 18] و در این مجموعه ناسازگار از داده‌ها سازگاری را به ارمغان آورد. با توجه به همان ویژگی مقبولیت بالقوه در داده‌ها حدس مزبور در راستای سازگاری مورد نظرش می‌بایست تا آنجا که ممکن است آنها را حفظ کند و کمترین آسیب را در مجموع به آنها وارد سازد [Rescher, 2017b: 37]. به نظر رشر حدس‌ها این مهم را تنها در صورتی می‌توانند تحقق بخشند که به صورت سیستمی به کار گرفته شوند [Rescher, 2017b: 36; Rescher, 2014: 24-25] و استانداردهای سیستم را (همچون تمامیت، جامعیت و همبستگی که به آنها اشاره شد) به نحو قابل قبولی دارا باشند.

۳) سیستم‌سازی مزبور می‌بایست با رویکردی بیشینه‌گرا (maximalist) و با نظر به تمام حوزه‌های مختلف معرفتی صورت گیرد. بنابراین می‌بایست از نگاه‌های محدود و موضعی در حل مساله بر حذر بود و کوشید با استفاده از تمامی داده‌های موجود و در دسترس، مناسب‌ترین راه حل فراگیر را (با نگاهی جامع به تمامی حوزه‌ها) انتخاب کرد [Rescher, 2017b: 40].

چنان که مشاهده می‌شود انسجام‌گرایی رشر کاملاً با استانداردهای سیستمی در نظرگاه او پیوند تنگاتنگی دارد و به‌خصوص معیارهایی که به جامعیت و کلان‌نگری سیستم مرتبط‌اند در واقع در چارچوب معرفت‌شناسی او نقش توجیه‌گری معرفتی را نیز عهده‌دار می‌شوند.

روش‌شناسی رشر

رشر مباحث روش‌شناسی فلسفی را که از مبانی معرفت‌شناسانه‌اش تاثیر پذیرفته‌اند در آثار فرافلسفی متعدّدش پی گرفته است. البته دیدگاه او در معرفت‌شناسی دیدگاهی عام است. به همین جهت در روش‌شناسی بسیاری از حوزه‌ها تاثیرگذار خواهد بود و اختصاصی به فلسفه ندارد. اما با این همه او تاکید می‌کند که انسجام‌گرایی به مثابه روش‌شناسی شناختی در هیچ‌جا روشن‌تر از فلسفه خود را نشان نمی‌دهد؛ زیرا ما در هر شاخه دیگر معرفتی قبل از ورود و شروع به فعالیت علمی خود بالاخره باید دسته‌ای از پیش‌فرض‌های پذیرفته‌شده را با خود به همراه داشته و مجموعه‌ای از اصول موضوعه را برای خود مسجل فرض کرده باشیم و این شاید به نوعی مبنای گروهی را تداعی کند. اما در فلسفه اساساً خبری از این دست پیش‌فرض‌های صحیح تلقی‌شده نیست و چیزی به عنوان اصول بنیادین، بدیهی، خودموجه و خدشه‌ناپذیر نداریم [Rescher, 2017b: 37]. بر این اساس در نگاه او اساساً فلسفه با همین روش‌شناسی خاص برآمده از انسجام‌گرایی تعریف‌پذیر است؛ سیستم‌سازی عقلانی در راستای پاسخ به سوالات بزرگ و اساسی انسان [Rescher, 2014: 108].

سازوکار اجمالی فرآیند سیستم‌سازی در فلسفه‌ورزی بدین نحو است که در مواجهه با مساله‌ای خاص بدو باید سیاهه‌ای نظام‌مند را طراحی کرد که (۱) به تمامی پاسخ‌های محتمل و طرح‌شدنی در آن توجه شود، (۲) سپس محاسن و معایب هر احتمال (در تناسب با تمامی داده‌های موجود) بررسی گردد و (۳) در مرحله نهایی فیلسوف، احتمالی را که در مجموع بیشترین هماهنگی را با داده‌ها دارد انتخاب کند؛ یعنی احتمالی که با انتخاب آن (الف) یک بهره‌برداری حداکثری فراگیر (maximal overall utilization) از داده‌ها صورت گیرد و (ب) جز اختلال حداقلی فراگیر (minimal overall disruption) (که لازمه اجتناب‌ناپذیر سیستم‌سازی است) به مجموعه آنها وارد نشود [Rescher, 2017b: 37-38].

ویژگی‌های انسجام‌گرایی رشر را که ما را به یک روش‌شناسی سیستم‌سازانه و جامع‌نگر هدایت می‌کنند، می‌توان در این مجموعه در تعامل هم مشاهده کرد: کل‌گرایانه‌بودن انسجام‌گرایی (که اساساً بار توجیه را بر عهده مجموعه باورها می‌گذارد)، محض‌بودن ایدئال انسجام (که انسجام را با نظر به تمامی خرده‌سیستم‌ها محاسبه می‌کند)، عدم محدودیتی که در انواع مختلف داده‌ها قایل است و اعتقاد به لزوم بیشینه‌گرایی در سیستم هماهنگ‌ساز میان داده‌ها (که باید سازگاری را با نظر به تمام حوزه‌های مرتبط انجام دهد).

با این اوصاف روشن است که رشر بر پایه این نظرگاه نمی‌تواند با تخصص‌گرایی‌های فزون‌گرای فعلی در فلسفه موافق باشد. وی معتقد است که تخصص‌گرایی در واقع نوعی کمینه‌گرایی (minimalism) در حل مسایل است و به همین دلیل چنین رویکردی در همه جا از جمله در فلسفه و برای سیستم‌سازی فلسفی که اساس ساختار فلسفه‌ورزی است به‌شدت مضر خواهد بود. در یک رویکرد کمینه‌گرا راه حل نهایی ما به صورت موضعی

تنها با مورد خاص سوال و تنها بر پایه اطلاعات موجود در آن مورد تناسب دارد. بنابراین این فرض بعیدی نیست که راه حلی که ظاهراً برای مساله فعلی خوب و موجه جلوه می‌نماید، احتمالاً اشکالات بسیار بدی را برای راه حل قانع‌کننده دیگری که در مساله‌ای دیگر اتخاذ شده و به جهت محدودیت‌های اجتناب‌ناپذیر تخصص از آن غافلیم به وجود بیاورد. بنابراین در واقع یک انسجام و سازگاری محدود و موضعی در تخصص‌گرایی، خواسته یا ناخواسته، در حال ایجاد یک ناسازگاری کلان‌تر است که بالطبع آن را باید هزینه‌ای ناپذیرفتنی برای آن راه حل موضعی تلقی کرد [Rescher, 2017b: 40]. رشر در این مورد به نمونه‌هایی از این دست دیدگاه‌های فلسفی نیز اشاراتی می‌کند که در نظر او با چنین رویکردهای کمینه‌گرایانه‌ای حاصل آمده‌اند [Rescher, 2017b: 40].

به همین دلایل به نظر رشر کمینه‌گرایی در موضوعات علمی و پژوهشی در واقع با نوعی کوتاه‌فکری و بی‌توجهی تنگ‌نظرانه نسبت به پیامدهای سوء گسترده آن همراه است، پیامدهایی که انسان عاقل آنها را تقریباً در هیچ زمینه‌ای بر نمی‌تابند [Rescher, 2017b: 41-42]؛ چراکه چنان که رشر در باب عقلانیت (rationality) نیز متذکر شده «یک انتخاب عقلانی [که همان انتخاب بهترین در شرایط موجود است] در یک موقعیت معین و مشخص عموماً مستلزم در نظر گرفتن یک زمینه وسیع‌تر است» [Rescher, 1988: 15].

بنابراین با این اوصاف به نظر رشر راه حل یک فیلسوف وقتی پذیرفتنی خواهد بود که با اینکه جزیی است و تنها درگیر با یک مساله فلسفی خاص، اما با نگاهی از بالا در واقع بخش جدایی‌ناپذیری از یک آموزه کلی‌تری در نظر گرفته شود که آن آموزه و تمام تار و پودهایش به نحو نظام‌مندی با هم در ارتباطی بینایی باشند. از نگاه او ماهیت نظام‌مند فلسفه به مثابه یک کل جز این تصویر را بر نمی‌تابد [Rescher, 2017b: 40]. به تعبیر دیگر «یک فلسفه قابل قبول باید یک کلّ به صورت نظام‌مند هماهنگ و سازگار باشد، چون در انتهای محدوده دغدغه فلسفی ما شبکه‌ای است که در آن همه چیز به صورتی نظام‌مند با هر چیز دیگری در ارتباط است» [Rescher, 2017b: 43].

روش‌های مبتنی بر روش‌شناسی رشر

مباحث ناظر به روش تحقیق مبتنی بر روش‌شناسی به طور کلی کمتر مورد توجه فیلسوفان به عنوان فیلسوف قرار می‌گیرند. اما به هر حال هر پژوهشگری در این حوزه نیز روش‌هایی ولو ارتکازی در روند فعالیت‌هایش به کار می‌بندد که حداقل به صورت تلویحی در کار او مشهود است. از این رو رشر نیز گرچه در آثار اصلی خود به این موضوع صریحاً نپرداخته، اما می‌توان دستورالعمل‌هایی جزیی‌تر در فلسفه‌ورزی شایسته و بایسته را در فرآیند کارهای علمی متنوع و متعددش مشاهده کرد که از روش‌شناسی مورد نظر او برخاسته‌اند. البته این روش‌ها توسط اصحاب فن تحقیق ممکن است اصلاح یا بهینه شوند و در راستای هدف ایدئال روش‌شناسی کل‌نگر در مواردی حتی گزینه‌های بهتری به جای برخی از آنها پیشنهاد گردند و به نظر می‌رسد رشر نیز مدعی انحصاری بودن این روش‌ها نیست و احتمالاً با پیشنهادات بهینه‌سازانه اختلاف مبنایی ندارد.

در هر حال چنان که با مطالعه سیر حیات علمی رشر قابل دریافت است مبانی این مدل از روش‌شناسی فلسفه (که به آن اشاره شد) حتی در پژوهش‌های فلسفی آغازین او قابل مشاهده است و چنان که خودش تصریح کرده این روش‌شناسی خاص همیشه در آثارش مورد توجه او بوده [Hobbs, 2004: 21; Rescher, 2002: 54]، هرچند صورت‌بندی این دیدگاه در آثار میانی و اخیر او مشاهده می‌شود. بنابراین از لابه‌لای بررسی کارهای او در تحقیقات فلسفی و آثاری که در این زمینه‌ها نگاشته می‌توان الگوهای قابل استفاده‌ای در باب

شیوه بررسی سیستمی مسایل فلسفی به‌دست آورد. در ادامه به مجموعه‌ای از الگوهای شخصی رشر در فرآیند پژوهش‌های فلسفی‌اش اشاره خواهیم کرد که به نحوی با روش‌شناسی مطلوب و مرتبط بوده و کمابیش روش‌های جزیی او را نیز نمایان می‌سازند.

۱. کثرت تالیف: رشر از ۱۹۵۷ که رسماً به تدریس فلسفه مشغول شد [Rescher, 1996: 114] و با ۲۸ سال سن به عنوان جوان‌ترین استاد فلسفه دانشگاه لی‌های (Lehigh) شروع به کار کرد [Rescher, 1996: 125-126]. پرکاری در پژوهش و نگارش مقالات و کتب را آغاز [Rescher, 1996: 204] و آن را به خصیصه‌ای مبدل کرد که بعدها نیز هیچگاه در حیات علمی وی به حاشیه نرفت. ثمره فعالیت‌های گسترده علمی او در سال‌های متمادی بیش از ۲۰۰ مقاله در مجلات علمی و بیش از ۱۰۰ کتاب در حوزه‌های مختلف فلسفی بوده است [University of Pittsburgh, 2024]. این پرکاری در پژوهش در عین حال که می‌تواند نشان از انگیزه وافر علمی و روحیه تلاشگرانه یک فیلسوف باشد، در خصوص رشر با دیدگاه روش‌شناختی او نیز بی‌ارتباط نیست. با اینکه صرف کثرت مطالعات، تالیفات و پژوهش‌ها برای دستیابی به اهداف روش‌شناسی مورد نظر او کفایت نمی‌کند، ولی احتمالاً شرط لازم آن می‌تواند باشد و بدون چنین حدی از فعالیت علمی احتمالاً نتوان به بایسته‌های این روش‌شناسی نزدیک شد.

۲. تنوع آثار: در کنار تعدد تالیفات تنوع موضوعی فراوان آثار رشر در حوزه‌های متنوع فلسفی و نزدیک به آن نیز از همان آغازین فعالیت‌های جدی فلسفی او به چشم می‌آید. خود او در این رابطه می‌گوید که چه آن زمان که برای اولین بار در این مسیر قدم برداشته و در زمینه‌های گوناگونی به مطالعه و پژوهش اقدام کرده و چه بعدها که به این تنوع حتی افزوده است، نه می‌خواسته و نه می‌توانسته که خود را محدود به یک حوزه تخصصی کند. وی در بیان دلیل این امر توضیح می‌دهد که اساساً فلسفه به همین خاطر برای وی جذابیت داشته که «نه فقط با این بسط و گسترش متنوع علایق و اختیارات سازگار است، بلکه حتی مقتضی آن است» [Rescher, 1996: 135]. ناگفته پیداست که این سازگاری و اقتضا در نظرگاه وی در همین چارچوب‌بندی ایده فلسفه به مثابه سیستم‌سازی بیشینه‌گرای عقلانی ریشه دارد.

بر همین اساس است که در آثار وی محدوده وسیعی از حوزه‌های مختلف فلسفی را مشاهده می‌کنیم که از جمله آنها می‌توان به معرفت‌شناسی، فراقلسفه، متافیزیک، نظریه ارزش و فلسفه اخلاق، فلسفه دین، فلسفه اجتماعی، مجموعه‌ای از منطق‌های فلسفی مختلف (منطق موجّهات، منطق چندارزشی، منطق زمانی، منطق ادعا و غیره)، فلسفه علم، تاریخ فلسفه، تاریخ منطق، همچنین آینده‌پژوهی (futurology) و دیگر موضوعات مختلف اشاره کرد [Rescher, 1996: 203, 242, 256-257, 263, 265; University of Pittsburgh, 2024].

۳. پیگیری پژوهش‌های سابق با شناخت محدودیت‌ها، رفع نقایص و بازتامل در ایده‌های ضمنی آنها: رشر سیر تکاملی آثار خود را تا حد زیادی در دنباله‌گیری پیامدهای نصف و نیمه پژوهش‌های سابقش می‌داند، یعنی در بسط صریح‌تر و شفاف‌تر ایده‌های ضمنی و تلویحی که پیش از این اجمالاً به آنها نزدیک شده بود. بازشناسی کاستی‌ها و نقاط ضعف پژوهش‌های قبلی نیز توانسته به صورت مستمر انگیزه‌های جدیدی برای تکمیل و رهانکردن آنها در تحقیقات بعدی‌اش به او بدهد. بدین ترتیب این روش به تعبیر رشر به آثار او «خصوصیتی پوست‌انداز شبیه به رشد زیست‌شناختی» بخشیده که در آن، مراحل بعدی به مراحل قبلی خود ساختار و محتوایی پیچیده‌تر و در عین حال از جهاتی تغییر یافته وارد می‌کنند [Rescher, 1996: 206].

۴. ردیابی لوازم و متفرعات نتایج پژوهش‌های پیشین در پژوهش‌های پسین مربوط به دیگر حوزه‌های فلسفی

۵. الگوی ساختار چرخه‌ای در پژوهش و بازنگری در پژوهش‌ها و ایده‌های نخستین: رشر الگوی مضمونی نوشته‌های خود را «ساختاری چرخه‌ای» (cyclic structure) می‌داند، به این معنا که در سیر پژوهشی خود ابتدا در یک زمینه به‌خصوص برای مدتی فعالیت می‌کند، آنگاه از آن به حوزه دیگری هدایت می‌شود و این تغییر منطقه فعالیت‌های علمی همچنان ادامه می‌یابد تا آنجا که در نهایت دوباره راه خود را به موضوع نخست باز می‌بیند و بدان سمت رهنمون می‌شود [Rescher, 1996: 206].

۶. نظام‌سازی جامع در یافته‌های تحقیق: رشر خود در رابطه با مقطعی از فعالیت‌هایش بیان می‌دارد که پس از آنکه مجموعه تالیفاتش به حد خاصی رسید روش خود را از کار روی پژوهش‌های هرچند ارزشمند اما تقریباً منفصل از هم تغییر داد و درصدد برآمد تا کاری در مقیاسی بزرگ‌تر انجام دهد. به همین منظور درصدد آن برآمد تا مجموعه فعالیت‌های خود را انسجام بخشد و بدین ترتیب به هیبت یک فیلسوف نظام‌مند خود را نزدیک سازد [Rescher, 1996: 169]. روشن است که این نظام‌سازی پس از فعالیت‌های نسبتاً منفصل و جزیره‌ای صورت می‌گیرد.

۷. نگاه کل‌گرایانه به تمام زمین فلسفه: در کنار نظام‌مندی پسینی که در مورد قبل به آن اشاره شد، از لوازم مستقیم روش‌شناسی مطلوب رشر در فلسفه بایستگی یک نظام‌مندی دیگر نیز به‌دست می‌آید. مطابق با روش‌شناسی یادشده، در فلسفه‌ورزی‌های جزئی باید توجه داشت که تجربه و تحلیل یک مساله و حل آن باید مبتنی بر نگاه کلان به تمام حوزه‌های فلسفی و در تعامل با دیگر موضوعات، مسایل و راه‌حل‌های اتخاذشده در آنها باشد و از آنها بیگانه و نسبت به ثمرات و لوازشان بی‌توجه نباشد.

۸. جامعیت برون‌فلسفی و توجه به دستاوردهای دیگر دانش‌ها: رشر معتقد است که «فلسفه نمی‌تواند کار خود را بر روی شالوده‌ای جدا انجام دهد، بلکه باید در دل دغدغه‌های دیگر تقلا و تلاش کند». به همین دلیل فلسفه نمی‌تواند مغرورانه با سایر شاخه‌های دانش رفتار کند، بلکه باید به یافته‌های آنها نیز توجه داشته باشد و به آنها بپردازد. این خود نوعی جامع‌نگری و کل‌نگری دیگری است که در کار فلسفه‌ورزی الزامی است و به «فیلسوف حق همه‌فن‌حریف بودن را می‌دهد، بلکه این امر را بر او الزامی می‌کند» [Rescher, 2002: 54].

البته مشابه این انگاره را می‌توان در نظرگاه‌های بسیاری از فیلسوفان معاصر مشاهده کرد، اما نکته اینجاست که در نگاه رشر این امر تنها اختصاص به علوم تجربی ندارد که باید دستاوردهایش مد نظر فیلسوف باشد، بلکه مطابق آنچه در تبیین مفهوم «داده» اجمالاً از آن گفتیم، هر دانشی و حتی مدعیات تاریخی، دینی و جهان‌بینی روز نیز باید در فلسفه‌ورزی فیلسوف مورد توجه باشد و نباید بی‌اعتنا به آنها به فعالیت فلسفی مبادرت ورزد. این دیدگاه را شاید بتوان با این ایده از ویلیامسن (Williamson) مقایسه کرد که «فلسفه باید تحت انضباط طیف وسیعی از امور مختلف از جمله رشته‌های دیگر و یافته‌های آنها قرار داشته باشد؛ از معناشناسی، نحو، منطق، فهم عرفی، مثال‌های تخیلی گرفته تا ریاضیات، فیزیک، زیست‌شناسی، روان‌شناسی، تاریخ و غیره و غیره» [Williamson, 2007: 285].

به هر حال آنچه روشن است این نکته است که مجموع روش‌های برآمده از روش‌شناسی مطلوب رشر به‌روشنی با تخصص‌گرایی فعلی رایج در فیلسوفان تحلیلی سازگار نیست. در نگاه رشر یک فیلسوف شایسته باید با موضوعات متعدد و متنوع فلسفی همراهی داشته باشد و چندجانبه باشد؛ چراکه اساساً انگیزه فلسفه‌ورزی در نهایت جست‌وجوی اصول نظام‌مندی است که زیربنای کثرت منشئت و درهم‌آمیخته پدیده‌ها هستند [Rescher, 1996: 206]. این در حالی است که به تعبیر او تخصص‌های رو به فزونی گذاشته فلسفه

همچنان جزئی‌تر می‌شوند و با توجه به حجم فراوان پژوهش‌های تفصیلی گهگاه تخصص در یک فیلسوف نیز ممکن نیست و لازم است تا اشخاص متخصص دوره‌ی خاصی از آن فیلسوف باشند [Ibna, 2021].

بر همین اساس است که رشر تخصص‌گرایی افراطی معاصر را یک چالش زیان‌بار برای فلسفه کنونی معرفی می‌کند و به جهات یادشده معتقد است که نمی‌توان مجموع حیطه‌هایی را که نسبت به آنها دغدغه فلسفی بالفعل ما وجود دارد از دیگر حوزه‌ها تفکیک کرد. از همین رو بوده که سعی کرده تا بیش از سایر همکارانش به حوزه‌های مختلف فلسفی و توجه به ارتباطات آنها بپردازد [Ibna, 2021].

ناگفته نماند که این شیوه فلسفه‌ورزی در رشر را می‌توان با توجه به مبانی عمده فلسفه رشر الهام‌گرفته از فلسفه‌های غیرتحلیلی دانست. رشر در یکی از بنیادی‌ترین مبانی خود به ایدئالیسم مفهومی قایل است که به نوعی از ایدئالیسم استعلایی کانت اثر پذیرفته [Rescher, 1973a: 139-141] و در انسجام‌گرایی نیز متأثر از نئوهگلیسم (neo-Hegelianism) انگلیسی (ایدئالیسم بریتانیایی) به‌خصوص افرادی چون بردلی (F. H. Bradley) است و به همین دلایل خواسته یا ناخواسته در قیاس با دیگر فلسفه‌ورزان آمریکایی خود تا حدودی به روش‌شناسی فلسفه‌های اروپایی نزدیک‌تر است.^{۱۱}

معایب عدم تخصص و مدیریت شایسته فیلسوف

علی‌رغم آنچه گفته شد نمی‌توان بر برخی محاسن روشن روش رایج فلسفه‌ورزی در فلسفه تحلیلی چشم فروبست. اساساً سازمان‌دهی فلسفه در حوزه‌های مستقل و تخصصی در رشته‌هایی چون فلسفه منطق، فلسفه زبان، فلسفه ذهن، فلسفه علم، معرفت‌شناسی و غیره و غیره از دیگر رشته‌های اصلی و فرعی فلسفی تا حد زیادی محصول سنت فلسفه‌ی تحلیلی است [Soames, 2003: xii] و بی‌شک همین تخصصی‌شدن رشته‌ها در کنار برخی ویژگی‌های (خصوصاً روشی) این سنت فلسفی بود که به پیشرفت‌های قابل توجهی در این حوزه‌ها منجر شد. همچنان که از سوی مقابل روشن است که عدم تخصص و گستردگی بی‌عمق معلومات در فهم، نقد و ابداع فلسفی چیزی جز نتایجی ناپخته، نادقیق و سطحی به بار نمی‌آورد.

با تمام این اوصاف رشر به لوازم روش‌شناسی خود واقف است و تا حدی آن را اجتناب‌ناپذیر می‌داند. به همین دلیل او در عین حال که اذعان می‌کند از دیگر همکارانش به جهت تخصصشان در یک حوزه خاص فلسفی از آگاهی‌های تخصصی کمتری برخوردار است، اما در مجموع به این امر راضی است که در مقام یک فیلسوف جامع‌نگر که مهارت‌های بسیاری را در کار خود ترکیب می‌کند برجسته‌تر از سایرین است [Rescher, 1996: 135].

با این حال با وجود آنکه رشر در دوگانه یادشده جامع‌نگری را بر تخصص‌گرایی ترجیح می‌دهد و آسیب‌های احتمالی آن را هزینه‌های گریزناپذیر آن می‌داند، اما خود در پاسخ به این سوال مهم که «بالاخره با توجه به محاسن و معایب هر یک از این دو گزینه فیلسوف چه باید بکند و چگونه مدیریت کند؟» چنین عنوان می‌کند که خود او سعی کرده است در فعالیت‌های فلسفی‌اش در تعادل معقولی میان سطحی‌نگری (آفت عدم تخصص) و تنگ‌نظری (آفت تخصص) حرکت کند [Rescher, 1996: 206] و تا آنجا که ممکن است از فواید هیچکدام بی‌بهره نماند.

نقد و بررسی

در باب آنچه بیان شد به پاره‌ای نکات اشاره خواهیم نمود که البته تمامی آنها لزوماً رد و نفی دیدگاه یادشده محسوب نمی‌شوند و بعضاً نوعی دفاع از ایده‌های اصلی آن یا پیشنهادهایی برای تکمیل آنها هستند.

(۱) برای تبیین یک نکته مهم در الگوی سیستم‌سازی رشر و دفاع در برابر برخی از ایرادات ناظر به فلسفه‌های نظام‌ساز مناسب است که به تمثیل روباه و خارپشت آیزایا برلین (Isaiah Berlin) که رشر نیز در مقایسه جامع‌نگری خود با همکاران متخصص‌ترش بدان اشاره کرده است [Rescher, 1996: 135] توجه کنیم. برلین با الهام از یک آموزه کهن باستانی^{۳۳} به طرح یک دسته‌بندی کلی از اندیشمندان و نویسندگان دست می‌زند و آنها را در دو گروه بزرگ خارپشت و روباه قرار می‌دهد. خارپشت در نظر او نماد کسانی است که جهان پیچیده را در حد و اندازه‌های یک ایده که البته در نظر آنان مهم و مرکزی است ساده می‌کنند و با بسط آن ایده واحد پدیده‌های فراوان و حداقل متنوع و متفاوتی را تبیین می‌کنند. احتمالاً می‌توان به مارکسیست‌های سنتی اشاره کرد که کمتر پدیده‌ای در عالم را در اصول محدود و کلی خود نمی‌گنجانند. در مقابل، نماد روباه برای اشاره به آنها به کار می‌رود که جهان پیچیده را با همان پیچیدگی‌هایش می‌بینند و به جای پیگیری روشی واحد و ساده کردن آنها بر محور ایده‌ای متمرکز، روش‌های گوناگونی را به کار می‌بندند و به محدود کردن تفکر خود به یک مفهوم یا نظرگاه واحد کلی تن نمی‌دهند [Berlin, 1953: 1-2].*

اما با این حال به نظر می‌رسد الگوی سیستم‌سازی مورد نظر رشر (گرچه خود او نیز چنان که اشاره کردیم از این استعاره بهره برده و خود را در درون چارچوب آن، نوعی فیلسوف نظام‌ساز معرفی کرده است) با سیستم‌سازی توصیف‌شده در این تشبیه به کلی متفاوت است و عدم توجه به آن نیز موجب بدفهمی‌های ناصوابی می‌شود. مراد برلین از متفکرین نظام‌ساز دارندگان ایده‌های محدودی است که از آنجا که به نظر خودشان مهم و مرکزی هستند، تقریباً در هر حوزه‌ای قابل تطبیق فرض می‌شوند. لکن نظام‌مندی در روش مورد نظر رشر از این قبیل نیست. کثرت ملاحظات حوزه‌های متنوع فلسفی و سپس توجه به آثار و تبعات آنها در دیگر حوزه‌ها و ساختار چرخه‌ای در پژوهش که موجب آن می‌شود که به دقت پژوهش‌های قبلی افزوده گردد و ملاحظات متعدد و متنوعی در آنها به کار بسته شود، اساساً از مدل نظام‌سازی مکاتبی مثل مارکسیسم سنتی به دور است.

بلکه با توجه به آنچه از رشر دیدیم باید گفت که سبک نظام‌مندی موجود در فلسفه‌هایی چون مارکسیسم سنتی نیز کمینه‌گرایانه است که از ورود تفصیلی در جزئیات حوزه‌های متنوع و خصوصیات ویژه‌ی آنها پرهیز می‌کنند. بدین ترتیب رشر را باید مخالف دو نوع تخصص‌گرایی دانست؛ نوعی که محدودنگر بوده و به دیگر حوزه‌های معرفتی از اساس کاری ندارد و نوع دیگری که اتفاقاً تعمیم‌دهنده است و یافته‌های یک حوزه معرفتی را به حوزه‌های متنوع فراوانی تحمیل می‌کند. اولی چون فیلسوف اخلاقی است که با حوزه‌های فلسفی دیگر در ارتباط نیست و تبعات دیدگاه‌های خود را در آنها تعقیب نمی‌کند تا به صورت کل‌گرایانه اتخاذ رای کند. دومی همچون برخی از مارکسیست‌ها است که خصوصیات ممتاز زمینه‌های متنوع را از نظر مخفی نگه می‌دارند تا عملاً به جای یک کل‌گرایی همه‌جانبه‌نگر که رویه‌ای مراقبتی نسبت به حوزه‌های دیگر است، یک جزئی‌نگری تعمیم‌محور داشته باشند که رویه‌ای تحمیلی نسبت به دیگر حوزه‌ها محسوب می‌شود.

بنابراین آنچه در این دسته‌بندی برلین باید لحاظ شود (اگر اساساً قرار است حفظ شود و تغییری نکند) توجه به تشکیکی بودن این دو خصوصیت است و اینکه روباه و خارپشت استعاره‌هایی از دو سر یک طیف‌اند. بر این اساس روش‌شناسی رشر را باید نوعی تکمیل تخصص‌گرایی دانست و به آن تخصص‌گرایی نظام‌ساز گفت که در عین توجه معقول به جزئیات تخصصی لازم در هر حوزه به ضرورت کلان‌نگری در همخوانی و سازگاری آنها نیز التفات دارد.

با این تفصیل موجه‌نبودن این سخن نیز روشن می‌شود که در دفاع از تخصص‌گرایی فزون‌گرای فیلسوفان تحلیلی بگوئیم پیشرفت فلسفه نه در گرو نظام‌سازی‌های کلان که در گرو بررسی تفصیلی مسایل خرد آن است و برای تحقق آن «باید تلاش خود را معطوف به انبوهی از تحقیقات جزئی‌تر، موشکافانه‌تر و ریزبینانه‌تری کرد که محتاج به هیچ دیدگاه فلسفی فراگیری نیستند» [Soames, 2003: xv]. چنین سخنی قطع نظر از راستی‌آزمایی تفصیلی ادعاهایش درگیر این پیش‌فرض است که تنها مدل سیستم‌سازی قابل فرض در فلسفه سیستم‌سازی بی‌توجه به جزئیات است.^۲

(۲) چنان که گفته شد روش‌شناسی مورد نظر رشر بر انسجام‌گرایی معرفت‌شناختی او مبتنی است. بر این اساس از جمله نقدهای مبنایی این دیدگاه ایرادات این نسخه خاص از انسجام‌گرایی خواهد بود. حقیقت این است که چنان که در جای خود گفته‌اند، با وجود آنکه رشر در نسخه خود تلاش کرده تا با تدارک مولفه‌هایی جدید از اشکالات رایج انسجام‌گرایی مصون بماند و چه بسا تا حدودی نیز موفق بوده است [Bonjour, 1979: 169]، اما به نظر می‌رسد این نسخه نیز همچنان دچار اهم آن ایرادات می‌باشد [Ebrahimzadeh et al., 2024: 28-29].

با این همه چه بسا بتوان ادعا کرد برای وصول به نتایج روش‌شناختی دیدگاه رشر لازم نیست که حتماً به مبانی انسجام‌گرایانه متکی بود، بلکه این مهم را می‌توان در برخی نسخه‌های میناگروی تعدیل‌شده نیز دست‌یافتنی دانست. در میناگروی‌های تعدیل‌شده نیز از انسجام به مثابه توجیه‌کننده معرفتی استفاده می‌شود. به همین دلیل باورهای بنیادین در مقام توجیه، گرچه نقش بازی می‌کنند اما تام و کامل نیستند، بلکه این انسجام است که در حک و اصلاح آنها اثرگذار ظاهر می‌شود [Van Cleve, 2011: 337-338]. بر این اساس قیود انسجام خاصی که رشر از آن حمایت می‌کند (از جمله کل‌گرایانه‌بودن و تمامیت) می‌تواند در آنها نیز در نظر گرفته شود و به این ترتیب تقریباً به همان روش‌شناسی منجر گردد.^۳

(۳) چنان که اشاره شد رشر مخالف مطلق تخصص‌گرایی نیست و در واقع (با توجه به آسیب‌های افراط در هر یک) به تعادلی معقول میان تخصص و جامع‌نگری باور دارد. همچنان که به غالب همکاران معاصر او نیز نمی‌توان چنین نسبتی داد که مطلقاً از جامع‌نگری و لزوم توجه به ارتباطات مسایل حوزه‌های گوناگون فلسفی غافل باشند. البته شاید دیگر فیلسوفان تحلیلی غالباً در مقام پژوهش، خود را به حوزه‌های محدودی منحصر کنند، اما این به معنای بی‌خبری مطلق از سایر حوزه‌های فلسفی نیست. چراکه به منظور تشخیص مناسبات احتمالی مسایل شاخه‌های فلسفی مطالعات و اطلاعات کافی در آن حوزه‌ها نیز کارگشا است و نیازی به ورود پژوهش‌محورانه نیست.

با این اوصاف اگر قرار است رشر از حد معمول و متعارف نگاه‌های سیستمی فیلسوفان تحلیلی موجود فراتر رود و روش‌شناسی حاکم را ارتقا بخشد، می‌بایست برای این مدیریت روشی مورد ادعا میان تخصص و جامع‌نگری مبنایی ویژه‌ای را سامان دهد، نه آنکه تنها به اصل تعادلی بی‌ضابطه میان این دو اکتفا کند و همانند سایر فیلسوفان کم‌وکیف آن را مبهم گذاشته و تنها به صورت ارتکازی در مواردی بدان دست زند. علاوه بر اینکه این مدیریت ارتکازی او نیز (بر فرض برخورداری از نوعی ضابطه‌مندی) در پیوند با مبانی زیرساختی خاصی نیست.

(۴) سوال دیگری که تا حدودی (و در بخشی از آن) مرتبط با سوال قبلی نیز می‌تواند باشد این است که مرزهای بیشینگی در سیستم‌سازی کجاست؟ حد و حدود این جامع‌نگری چیست؟ مشخصاً مراد این است که برای تأمین شرط بیشینه‌گرایی چه دایره‌ای از دانش‌ها، شاخه‌های علمی، موضوعات و مسایل را می‌توان به مساله مورد نظر مربوط دانست و برای یافتن راه حل مناسب می‌بایست خود را در توجه به آنها موظف ساخت؟ به

عنوان مثال آیا برای فلسفه‌ورزی در متافیزیک باید از رشته اقتصاد نیز آگاهی داشت و با توجه به مسایل و پاسخ‌های مطرح در آن به حل مسایل متافیزیکی پرداخت؟ یا باید از فلسفه تاریخ و هنر نیز باخبر بود؟ آیا مقصود رشر یک جامعیت بی‌حد و حصر است؟ آیا ادله‌ای که رشر برای لزوم بیشینه‌گرایی سیستم ارایه می‌کند چنین سطحی از جامع‌نگری را می‌تواند افاده کند؟ و اساساً آیا چنین انتظاری معقول و ممکن است؟ چگونه؟^{۳۹} و اگر حدودی برای این جامع‌نگری باید در نظر داشت این حدود کدام‌اند و مبنای اتخاذشان چیست؟

به نظر می‌رسد این سوالات قطعاً از مسایلی هستند که برای تکمیل ایده رشر باید مورد پیگیری واقع شوند و ابهام در آنها از عملیاتی‌شدن دقیق روش‌شناسی یادشده جلوگیری می‌کنند. همچنان که پاسخ‌های پیش‌فرض بی‌ضابطه به این دست سوالات نیز قطعاً به روش‌شناسی‌های سلیقه‌ای و فردی منجر می‌گردد.

۵) به نظر می‌رسد که در پاسخ به سوالات طرح‌شده (در ۳ و ۴) می‌بایست با تدقیق مبانی پشتیبان خود به حدود و ثغور لازم در واکنش به ابهامات فوق دست پیدا کرد؛ چه برای تعیین الگوی مدیریت صحیح میان تخصص و جامع‌نگری و چه در تبیین دقیق محدوده جامع‌نگری. به عنوان مثال این مساله را می‌توان در ذیل یکی از مباحث مهم اخلاق باور (ethics of belief) در بحث از تعارض میان هنجارهای ناظر به باور (doxastic norms) پیگیری نمود. در اخلاق باور یکی از مباحث محوری بررسی انواع گوناگون هنجارهایی است که می‌توانند در فرآیند باورسازی دخالت داشته باشند و همچنین بحث از روابط و نسبت‌هایی که میان آنها برقرار است [Chignell, 2018]. در همین راستا از مسایلی که در اینجا طرح می‌شود فروض تعارض مقتضای این هنجارها است. به عنوان مثال اگر هنجاری معرفتی به باوری خاص مجابمان کند، اما یک هنجار اخلاقی یا مصلحتی (prudential) ما را به خلاف آن باور سوق دهد در این موارد باید چه کرد؟

از جمله فروض تعارض میان هنجارهای ناظر به باور فروضی است که هنجارهای مورد نظر از نوع درزمانی (diachronic) باشند، به عنوان مثال جایی که «هنجار معرفتی گردآوری هرچه بیشتر شواهد تا حد امکان^{۴۰} با هنجار مصلحتی باورداشتن به صورتی که در زمان و تلاش صرفه‌جویی شود^{۴۱} تعارض کند» [Chignell, 2018].

با این تفاسیل می‌توان گفت بحث حاضر در رابطه با الگوی مدیریت صحیح میان تخصص و جامع‌نگری و تعیین مرزهای یک رویکرد جامع‌نگر را می‌توان در ذیل همین مساله اخیر دنبال نمود. در واقع نظرگاه رشر به هنجاری در رویه‌های باورساز منجر شده است که همان جامع‌نگری و بیشینه‌گرایی باشد. اما چنین هنجاری بر طبق سوالاتی که طرح شد با ابهاماتی مواجه است که بدون تعیین حد و مرزی برای آن با توجه به محدودیت‌های بشری مشکل‌ساز خواهد شد. در نتیجه بر طبق این دغدغه به نظر می‌رسد ما با هنجار مصلحتی خاصی نیز روبه‌رو هستیم که به طرز سرنوشت‌سازی در این مساله اثرگذار است و آن این است که رویه باورساز ما هرچه که هست می‌بایست از حیث زمان و توان با ظرفیت‌ها و محدودیت‌های ما تناسب داشته باشد. بنابراین مساله محوری که رشر در تکمیل ایده‌های خود می‌بایست به آن پرداخت، یافتن راه حلی در تعارض مقتضیات این هنجار مصلحتی با هنجار جامع‌نگری است.

به عنوان یکی از راه‌های پیشنهادی در حل این تعارض می‌توان از ایده‌های مطرح در یکی از دانش‌های سنت اسلامی یعنی اصول فقه (در مساله‌ای مشابه بحث کنونی) نیز استفاده کرد. در الگوی روشی این دانش که در مقام اثبات احکام بر پایه دلایل معتبرشان به کار گرفته می‌شود این اصل حاکم را مشاهده می‌کنیم که پس از دستیابی به دلیل مورد نظر همچنان می‌بایست به جست‌وجوی ادله معارض پرداخت و نباید به صرف همان دلیل یا دلایلی چند در اثبات یک حکم به آنها اکتفا کرد [Sadr, 2009: 357-364; Naini, 1997: 539].^{۴۲}

این جست‌وجو نیز باید جست‌وجویی نسبتاً جامع باشد (که مشابه هنجار جامع‌نگری و بیشینه‌گرایی است) و برخی به همین جهت است که اجتهاد متجزی را مورد تشکیک قرار می‌دهند.^{vi}

اما مساله اینجا است که حد این فحص و جست‌وجوها از ادله معارض تا کجاست؟ دانشوران اصول چنین عنوان می‌کنند که حد آن تا مرحله «یاس» از یافتن دلیل است و این بسته به شرایط مختلف متغیر است [Ansari, 2007: 447]. مراد از این یاس و ناامیدی آن است که پس از میزان قابل اعتنائی از جست‌وجوی دلیل معارض، دیگر احتمال عقلایی در یافتن آن مطرح نباشد.^{vii} همچنان که عدم قدرت بر فحص بیشتر نیز طبق قواعد عامی چون قبح تکلیف به غیر مقدور، تکلیف به جست‌وجوی بیشتر را (همانند هر تکلیف دیگری که توان و استطاعت فرد را یارای انجام آن نباشد) ساقط می‌کند.

به هر حال از ایده‌های برگرفتنی در آثار دانشوران اصول می‌توان در بحث حاضر (تعیین الگوی مدیریت صحیح میان تخصص و جامع‌نگری و همچنین تبیین دقیق محدوده جامع‌نگری) نیز بهره برد. در این راستا می‌توان از دو قید «محدودیت‌های پژوهشی» و «احتمال معرفتی» برای پاسخ به سوالات و ابهامات مطرح در روش‌شناسی رشر استفاده کرد. به عبارت دیگر در واقع می‌بایست در خود لزوم تأمل سیستمی (ایده رشر) نیز به صورت سیستمی تأمل کرد و به صورتی منسجم کم‌وکیف ملاحظات سیستمی و قواعد آن را صورت‌بندی کرد. بر این پایه به نظر می‌رسد که این امر ممکن نخواهد بود مگر با در نظر گرفتن حداقل دو عامل موثر دیگر و توجه به مناسبات میان آنها و دیگر مولفه‌های مطرح در سیستم‌سازی. این دو عامل موثر از این قرارند:

الف) مشخص کردن توان، امکانات و محدودیت‌های شخص در حل مساله؛ روشن است که می‌بایست محدودیت‌های افراد در حل مساله را نیز در نظر گرفت و بر اساس آن، توان افراد در فحص حوزه‌های مرتبط و همچنین مدت زمانی که به صورت معقول می‌توان برای این امر در نظر گرفت را نیز در مدیریت دخالت داد.

این محدودیت‌ها در توجیه معرفتی نیز دخالت دارند و بسته به تفاوت در امکانات و توانایی‌ها می‌بایست موجه بودن افراد را در میزان جامع‌نگری آنها سنجید. بنابراین محدودیت‌ها را نباید از حوزه بحث خارج دانست. البته چه بسا می‌توان این نکته را نیز افزود که برای کم‌کردن محدودیت‌های مورد نظر و ارتقای توان‌ها و توسعه امکانات می‌بایست از پژوهش فردی به تحقیق گروهی و جمعی (در صورت مقدوربودن) تغییر رویه داد.

ب) تعیین احتمال ارتباط دیگر حوزه‌ها با مساله مورد نظر و اولویت‌بندی بر اساس نظام احتمالات؛ این عامل نیز بسیار در توجیه معرفتی روش ما در جامع‌نگری و مدیریت میان آن و نگاه تخصصی در حل مسایل تاثیرگذار خواهد بود. میزان تاثیر دانش‌ها، شاخه‌ها و مسایل دیگری که می‌توانند به حل مساله مورد نظر ما مرتبط باشند، می‌بایست نخست بر اساس احتمالات معرفت‌شناختی تعیین گردند و سپس بر اساس میزان تاثیرات و همچنین اضافه کردن عامل قبلی (یعنی توان، امکانات و محدودیت‌ها) اولویت‌بندی و رسیدگی شوند.

البته باید اذعان داشت که آنچه گفته شد صرفاً الگویی عام و چارچوبی کلی محسوب می‌شود و در فلسفه خود محتاج به شاخص‌هایی جزئی‌تر در تعیین میزان احتمال معرفتی ارتباطات شاخه‌های فلسفی و مسایل آنها است که بررسی تفصیلی آن از رسالت این نوشتار خارج است. به همین جهت از باب پیشنهاد پژوهشی پژوهش‌گران فلسفه را به کشف و تدقیق چنین معیارهایی برای شفاف‌تر شدن روش‌شناسی مناسب حاکم بر فلسفه‌ورزی دعوت می‌کنیم.

نتیجه‌گیری

ناسازگاری رشر با تخصص‌گرایی فزون‌گرای رایج در فلسفه برآمده از انسجام‌گرایی معرفت‌شناختی او است. نظرگاه انسجام‌گرایانه وی که نماینده رویکرد سیستمی در حوزه تشخیص معیار صدق است، استانداردهای سیستم به عنوان یک واحد متشکل از مجموعه اجزای در تعامل را به ملاک‌های پذیرش باورها تبدیل می‌کند؛ که از جمله مهم‌ترین آنها تمامیت، جامعیت، همبستگی، همخوانی و وحدت کارکردی است. نقش معرفت‌شناختی معیارهای نام‌برده ناشی از خصوصیات انسجام‌گرایی خاص رشر است که کل‌گرا و محض است، در داده‌های ورودی اولیه‌اش تعدد و تنوع فراوانی را اجازه می‌دهد، برای مدیریت داده‌های متکثر در تعارض هم اعمال حدس نظری را الزامی می‌کند که با کمترین آسیب به مجموعه داده‌ها به صورت سیستمی در آنها سازگاری حداکثری را به ارمغان بیاورد و البته باید در توجه سیستمی خود بیشینه‌گرایانه عمل کند و ناظر به تمام حوزه‌های مرتبط باشد.

رشر به پشتیبانی این نظرگاه معرفت‌شناختی در روش‌شناسی فلسفه نیز از بیشینه‌گرایی سیستم فلسفی سخن می‌گوید که در نتیجه نقطه مقابل آن یعنی تخصص‌گرایی را باید مبتلا به آسیب روش‌شناختی دانست. او معتقد است که باید در مسایل فلسفی با نگاهی نظام‌مند وارد شد و با رویکردی کل‌گرایانه و جامع‌نگر و با نظر به تمام زمین فلسفه به حل مسایل مختلف آن مبادرت ورزید. اما تخصص‌گرایی نوعی رویکرد کمینه‌گرا است که مسایل را به صورت موضعی حل و فصل می‌کند و به همین دلیل ممکن است راه‌های به‌ظاهر موجه آن برای راه‌های موجه دیگر مسایل مرتبط چالش‌هایی ایجاد کنند که نتیجه‌اش یک ناسازگاری کلان باشد.

در مقام تحلیل و نقد و بررسی ایده‌های اصلی روش‌شناختی رشر می‌توان گفت که گرچه سیستم‌سازی فلسفی او از برخی انتقادات وارد بر برخی فلسفه‌های بزرگ نظام‌ساز مبرا است و در واقع باید آن را نوعی تخصص‌گرایی نظام‌ساز دانست (که در عین توجه معقول به جزئیات تخصصی لازم در هر حوزه به ضرورت کلان‌نگری در همخوانی و سازگاری آنها نیز التفات دارد)، اما همچنان برخی نارسایی‌هایی در آن به چشم می‌آیند. از جمله اینکه گرچه رشر با اشاره‌ای بسیار اجمالی از نوعی مدیریت متعادل میان تخصص‌گرایی و جامع‌نگری سخن گفته است اما کم‌وکیف آن را مبهم گذاشته و برای سازوکار آن در فکر پرداخت نظریه‌ای زیرساختی برنیامده است. همچنان که مرزهای بیشینه‌گرایی در سیستم‌سازی مطلوب را نیز مشخص نکرده است.

با این حال می‌توان گفت پیگیری و رفع این ابهامات از گذرگاه مسایل مربوط به تعارض هنجارهای ناظر به باور در شاخه اخلاق باور قابل دسترس باشد. چراکه نظرگاه رشر در واقع به هنجاری در رویه‌های باورساز ختم شده است که همان جامع‌نگری و بیشینه‌گرایی در سیستم‌سازی باشد و این هنجار با هنجار مصلحتی دیگری در تعارض به نظر می‌رسد که ناظر به محدودیت‌های متعدد ما در رعایت استانداردهای باورسازی است.

همچنین به عنوان یکی از راه‌های پیشنهادی کلی و بدوی در حل تعارض یاد شده می‌توان از ایده‌های مطرح در دانش اصول فقه (در مساله‌ای مشابه) استفاده کرد و با واردکردن سیستماتیک دو آموزه مهم دیگر در الگوی روش‌شناسی فلسفی رشر برخی از سوالات و ابهامات موجود در روش‌شناسی او را تا حدی پاسخ داد: الف) مشخص ساختن توان، امکانات و محدودیت‌های شخص در حل مساله و ب) تعیین احتمال ارتباط دیگر حوزه‌ها با مساله مورد نظر و اولویت‌بندی بر اساس نظام احتمالات.

تشکر و قدردانی: موردی برای گزارش وجود ندارد.

تاییدیه اخلاقی: موردی برای گزارش وجود ندارد.

تعارض منافع: این مقاله توسعه، پیگیری و تکمیل یکی از ایده‌های مطرح در پایان‌نامه‌ای با عنوان "فلسفه به‌مثابه سیستم‌سازی عقلانی در کتاب فرافلسفه: فلسفه در نظرگاه فلسفی اثر نیکولاس رشر" نوشته احمد ابراهیم‌زاده و راهنمایی

دکتر حسین واله و مشاور دکتر آرش جمشیدپور است که در بهمن ۱۴۰۱ در گروه فلسفه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شهید بهشتی تهران دفاع شده است و نویسندگان تعارض منافی ندارند.

سهم نویسندگان: احمد ابراهیم‌زاده (نویسنده اول)، پژوهشگر اصلی (۵۵٪): آرش جمشیدپور (نویسنده دوم)، پژوهشگر کمکی (۳۰٪): حسین واله (نویسنده سوم)، پژوهشگر کمکی (۱۵٪)

منابع مالی: موردی برای گزارش وجود ندارد.

منابع

- Akhond Khorasani MK (1988). KEFAYAH AL-OSOL. Qom: Al Al-Bayt Institute. [Arabic] B2n.ir/z45095
- Amoli MH (2009). AL-IJTIHAD VA AL-TAGHLID. Najafi Z, editor. Qom: NAVID-E ISLAM. [Arabic] B2n.ir/t57155
- Ansari M (2007). FRAED AL-OSOOL (Volume 2). 8th edition. Qom: Islamic Thought Association. [Arabic] <https://lohedana.ir/books/reader/1012191002/2/1/1>
- Audi R (2010). Epistemology: A contemporary introduction to the theory of knowledge. 3rd edition. New York: Routledge. <https://www.routledge.com/Epistemology-A-Contemporary-Introduction-to-the-Theory-of-Knowledge/Audi/p/book/9780415879231>
- Berlin I (1953). The hedgehog and the fox: An essay on Tolstoy's view of history. London: Weidenfeld & Nicolson Ltd. <https://www.abebooks.com/Hedgehog-Fox-Essay-Tolstoys-View-History/31840748748/bd>
- Bonjour L (1979). Rescher's epistemological System. In: E Sosa, editor. The philosophy of Nicholas Rescher: Discussion and replies. London: Taylor & Francis. p. 157-172. https://books.google.com/books/about/The_Philosophy_of_Nicholas_Rescher.html?id=U8qM0_V8U04C
- Carter SM, Little M (2007). Justifying knowledge, justifying method, taking action: Epistemologies, methodologies, and methods in qualitative research. Qualitative Health Research. 17(10):1316-1328. <https://pubmed.ncbi.nlm.nih.gov/18000071/>
- Chignell A (2018). The ethics of belief. Zalta EN, editor. Stanford Encyclopedia of Philosophy Archive (Spring 2018 Edition). <https://plato.stanford.edu/archives/spr2018/entries/ethics-belief/>
- Dummett M (1978). Can analytical philosophy be systematic, and ought it to be?. In: Truth and other enigmas. London: Gerald Duckworth & Co Ltd. p. 437-458. <https://www.amazon.co.uk/Truth-Other-Enigmas-Michael-Dummett/dp/0715609971>
- Ebrahimzadeh A, Valeh H, Jamshidpour A (2024). Explanation and review of Nicolas Rescher's version of coherentism. Shinakht. 16(2):11-35. [Persian] https://kj.sbu.ac.ir/article_104348.html
- Fumerton RA (2006). Epistemology. Malden, MA: Wiley-Blackwell Publishing. <https://philpapers.org/rec/FUME-2>
- Glock HJ (2008). What is analytic philosophy?. New York: Cambridge University Press. <https://www.amazon.com/What-Analytic-Philosophy-Hans-Johann-Glock/dp/0521694264>
- Heylighen F, Joslyn C (2015). Systems theory. In: Audi R, editor. The Cambridge dictionary of philosophy. New York: Cambridge University Press. p. 1045-1046. <https://researchportal.vub.be/en/publications/systems-theory-2>
- Hobbs CA (2004). An interview with Nicholas Rescher. Kinesis. 31(2):18-45. https://www.academia.edu/603163/An_Interview_with_Nicholas_Rescher
- Ibna (2021). Religion and thought (the report of the joint webinar of the research vice-chancellor of the faculty of theology of Tehran University and the center for the philosophy of science of the University of Pittsburgh) [Internet]. Tehran: Ibna [cited 2024,13 April]. Available from: <https://www.ibna.ir/fa/report/305007>. [Persian] <https://www.ibna.ir/fa/report/305007>
- Jackson MC (1991). Systems methodology for the management sciences. New York: Springer. <https://www.amazon.com/Methodology-Management-Sciences-Contemporary-Thinking/dp/0306438771>
- Kaplan A (1998). The conduct of inquiry: Methodology for behavioural science. New Jersey: Transaction Publishers. https://books.google.com/books/about/The_Conduct_of_Inquiry.html?id=v4RmmwEACAAJ

- Khomeini R (1997). TANGHIH AL-OSOL (Volume 2). Taghavi Eshtehardi H, editor. Tehran: Institute for Compilation and Publication of Imam Khomeini's Works. [Arabic]
- Macquarrie J (1973). Existentialism. London: Pelican Books.
- Malekian M (1993). Critical thinking lecture; The method of criticism of ideas (Volume 1). [Persian]
- McGinn C (1993). Problems in philosophy: The limits of inquiry. New Jersey: Wiley-Blackwell.
- Midgley G (2001). Systemic intervention; Philosophy, methodology, and practice. New York: Springer.
- Naini MH (1997). FAVAED AL-OSOL (Volume 2). Kazemi Khorasani MA, editor. Qom: Society of Seminary Teachers of Qom. [Arabic]
- Nietzsche FW (1998). Twilight of the idols, or how to philosophize with a hammer. Large D, editor. New York: Oxford University Press.
- Preston A (2017). Analytic philosophy: An interpretive history. New York: Routledge.
- Rescher N (1973a). Conceptual idealism. Oxford: Blackwell.
- Rescher N (1973b). The coherence theory of truth. Oxford: Clarendon Press.
- Rescher N (1979). Cognitive systematization: A systems-theoretic approach to a coherentist theory of knowledge. Oxford: Blackwell.
- Rescher N (1988). Rationality: A philosophical inquiry into the nature and the rationale of reason. New York: Oxford University Press.
- Rescher N (1996). Instructive journey: An essay in autobiography. Lanham: University Press of America.
- Rescher N (2002). Enlightening journey: The autobiography of an American scholar. Lanham: Lexington Books.
- Rescher N (2003). Epistemology: An introduction to the theory of knowledge. Albany: State University of New York Press.
- Rescher N (2005). Volume 1 studies in 20th century philosophy. Berlin: De Gruyter.
- Rescher N (2014). Metaphilosophy: Philosophy in philosophical perspective. Lanham: Lexington Books.
- Rescher N (2017a). Epistemic principles: A primer for the theory of knowledge. New York: Peter Lang.
- Rescher N (2017b). Philosophy as rational systematization. In: D'Oro G, Overgaard S, editors. The Cambridge companion to philosophical methodology. Cambridge: Cambridge University Press. p. 32-43.
- Rohani MS (2013). FEGHH AL-IJTIHAD VA AL-TAGHLID. Hosseini Rohani H, editor. Qom: KOLBE-YE SHOROOGH. [Arabic]
- Russell B (1945). A history of western philosophy. New York: Simon & Schuster.
- Sadr MB (2009). MABAHETH AL-OSOL (Volume 1). Hosseini Haeri K, editor. Qom: DAR AL-BASHIR. [Arabic]
- Schwandt TA (2007). The SAGE dictionary of qualitative inquiry. 3rd edition. California: SAGE Publications.
- Soames S (2003). Philosophical analysis in the twentieth century. Princeton: Princeton University Press.
- Sosa E (2015). Rescher, Nicholas. In: Audi R, editor. The Cambridge dictionary of philosophy. New York: Cambridge University Press. p. 928.
- Stroll A (2000). Twentieth-century analytic philosophy. New York: Columbia University Press.
- University of Pittsburgh (2024). Nicholas Rescher, a polymath who helped to establish Pitt as a philosophy powerhouse, dies at 95 [Internet]. Pittsburgh: University of Pittsburgh [cited 2024, 18 January]. Available from: <https://www.pitt.edu/pittwire/features-articles/philosophy-professor-nicholas-rescher-obituary-2024>.
- Van Cleve J (2011). Can coherence generate warrant ex nihilo? Probability and the logic of concurring witnesses. *Philosophy and Phenomenological Research*. 82(2):337-380.
- Williamson T (2007). The philosophy of philosophy. Oxford: Blackwell Publishing.

پی‌نوشت

۱ چنان که اشاره خواهد شد برخی حتی نظام‌سازی درون یک شاخه فلسفی را نیز غیرمتصور می‌دانند.
 ۲ لازم به ذکر است که این معنای کلی نیز خود می‌تواند به صورت‌های متنوعی ظهور و بروز پیدا کند و در نتیجه می‌توان گفت فهم فیلسوفان نظام‌ساز از نظام فلسفی یکسان نبوده و نیست. با این همه، تا پیش از بخش نقد و بررسی مقاله با همین معنای عام و منعطف از نظام‌سازی پیش خواهیم رفت، گرچه در بخش یادشده از برخی استعمالات فرعی ذیل این معنا نیز سخن خواهیم گفت و مقصود رشر را در این باره روشن خواهیم ساخت.

« البته این سخن نیز ناظر به وجهه غالب فیلسوفان قاره‌ای است، و الا در میان آنها نیز چهره‌هایی قابل مشاهده‌اند که همساز با آنچه «به سیستم‌سازان بدگمان باشند و از آنها احتراز جویند» (Nietzsche, 1998: 26). همچنین با مسامحه می‌توان از اگزیستانسیالیست‌ها یاد کرد که کمابیش منتقد سیستم‌های فلسفی بزرگ خصوصاً سیستم‌های متافیزیکی بوده‌اند (Macquarrie, 1973: 1-2). گرچه در امثال این موارد نیز نوع انگیزه‌ها با دلایل فیلسوفان تحلیلی متفاوت بوده است.

« همچنان که برخی دیگر از فیلسوفان تحلیلی متأثر از ویتگنشتاین (Wittgenstein) متأخر و آستین (Austin) نیز مشکلسان با فلسفه‌های سیستمی ناشی از نوع نگاه ویژه‌ای بود که به ماهیت فلسفه داشتند و آن را برخلاف علوم، کاشف بخشی از حقایق واقع‌نمی‌شمردند، بلکه وظیفه آن را در رفع سوء تفاهم‌های گاه و بیگاه ناشی از استعمالات زبان می‌دانستند. چنین تلقی طبیعتاً راه را بر ایده نظام‌مندی در فلسفه می‌بندد (Dummett, 1978: 438-439).

« البته با توجه به اینکه ترتیب سه گام مذکور بر داشتن ایده‌ای اجمالی در رابطه با مناسبات میان معرفت‌شناسی، روش‌شناسی و روش تحقیق مبتنی است، خوب است که با وجود تعاریف متعدد و حتی متناقضی که برای برخی از این اصطلاحات وجود دارد (Carter & Little, 2007: 1316) مقصودمان را در این رابطه کمی روشن‌تر بیان کنیم. مراد از روش‌شناسی نظریه‌ای عام است که چگونگی پیشبرد تحقیق را روشن می‌سازد و بر اساس این هدف به تحلیل مفروضات، اصول و رویه‌های یک رویکرد خاص در تحقیق می‌پردازد (Schwandt, 2007: 193) و به بیان دیگر در واقع «مطالعه (توصیف، تبیین و توجیه) روش‌ها است و نه خود روش‌ها» (Kaplan, 1998: 18). اما روش یا روش تحقیق همان مرحله مباشر اقدام پژوهشی است و در یک معنای وسیع باید آن را مجموعه رویه‌های تحقیقاتی در نظر گرفت که شامل شیوه‌ها، ابزارها و مهارت‌هایی است که محقق از آنها در تولید، تجزیه و تحلیل داده‌های مربوطه استفاده می‌کند (Schwandt, 2007: 190-191). در این میان معرفت‌شناسی نیز دانشی است که سوالاتی مبنایی در مورد معرفت، توجیه، عقلانیت، شواهد و دیگر مفاهیم مرتبط مطرح (Rescher, 2003: xiii; Fumerton, 2006: 1) و از شروط لازم و کافی آنها بحث می‌کند. بنابراین روش‌شناسی در واقع واسطه‌ای است که می‌تواند از معیارهای معرفت‌شناختی عام در تحلیل روش‌ها و رویه‌های خاص تحقیق بهره ببرد (Schwandt, 2007: 88) و پس از آن به نوبه خود دسته‌ای از روش‌ها (ابزارها، رویه‌ها، قواعد و فنون) را پیشنهاد و تایید کند.

« تبیین نسبتاً متمرکزتری از معرفت‌شناسی و فرامعرفت‌شناسی رشر را در این مقاله ارایه کرده‌ایم (Ebrahimzadeh et al., 2024: 15-27).

« همچنان که اصالت آلمانی او نیز در این گرایش‌ها شاید بی‌تاثیر نبوده باشد.

« که مضمونش از این قرار است: «روباها بسیار چیزها می‌داند، اما خاریشت یک چیز بزرگ می‌داند».

« وجه شبهه لحاظ‌شده نیز در این است که خاریشت برخلاف روباها که برای رسیدن به شکار خود روش‌های گوناگونی را می‌آزماید که البته شاید در تمام آنها نیز موفق نباشد، برعکس در تمام موقعیت‌های خطر از یک روش برای دفاع خود بهره می‌برد که البته کارایی قابل توجهی دارد.

« البته گونه دیگری از سیستم‌سازی ناظر به زیباییات نیز در کلمات برخی از فیلسوفان قرن نوزدهمی مطرح شده بود که بعدها در ادبیات برخی از فلاسفه ادامه یافت. در این نظرگاه در واقع فلسفه صرفاً به گردآوری و تلفیق نظام‌سازانه دستاوردهای علوم می‌پردازد تا از آسیب‌های کثرت و تشتت روزافزون تخصص‌های علمی جلوگیری کند (Malekian, 1993: 39-41). پروژه‌ای که حتی در تنگ‌نظرانه‌ترین دیدگاه‌ها در رابطه با رسالت فلسفه نیز همچنان قابل پیگیری است (McGinn, 1993: 153). اما چنان که روشن است، رشر چنین فهم محدودی از رسالت فلسفی ندارد و نظام‌سازی مورد نظر او در فلسفه یک هنجار معرفتی فعالانه است که به سوالات اصیل فلسفی می‌پردازد، نه اینکه تنها با نظام‌سازی تولیدات معرفتی علوم به آنها خدمت کند.

« البته روشن است که مقاصد روش‌شناختی رشر در میناگرایی کلاسیک احتمالاً تامین نخواهند شد. زیرا در این نظرگاه معرفت‌شناختی نتایج استدلال‌ها که مبتنی بر مقدماتی چند هستند، قطعی تلقی می‌شوند و بر این اساس جایی برای نگاه سیستمی در حل مسایل (و در نظرگرفتن تاثیر معرفت‌شناختی پاسخ‌های مسایل مختلف نسبت به هم) به نظر نمی‌رسد. همچنان که در این نوع از میناگرایی باورهای پایه نیز (به جهت قطعیت و خطاناپذیری) اصلاح‌ناپذیرند و این موجب می‌شود حداقل بخشی از باورها اساساً به هیچ شکلی از اشکال تحت تاثیر ملاحظات سیستمی قرار نگیرند. « شاید گفته شود که این ایراد نیز قابل طرح است که خود رشر نیز با وجود تلاش‌های گسترده‌ای که در تنوع حوزه‌های مورد مطالعه و پژوهشش انجام داده، اما هیچگاه نتوانسته که این سطح بی‌حد و مرز از جامع‌نگری را در کارهای خود جاری سازد. اما در مقابل می‌توان گفت که (اگر واقعا مقصود چنین سطحی از جامع‌نگری باشد) این قابل دفاع است که این سطح اعلا را می‌توان صرفاً ایده‌آل این دیدگاه در نظر گرفت، نه آنکه توقع داشته باشیم مثلاً در خود آن نیز بروز و ظهور کرده باشد.

« مقصود این الزام است که باید تا آنجا که ممکن است تمامی شواهد و قراین در دسترس و یا قابل دستیابی را مورد ملاحظه قرار داد و در جمع‌آوری هرچه بیشتر آنها تلاش کرد. بر این اساس نمی‌توان به اقل شواهد موثر در تحصیل باور اکتفا کرد، هرچند در بدو نظر به اندازه قابل اعتنائی قانع‌کننده به نظر برسند.

« مقصود چنین الزامی است که سخت‌گیری‌های لحاظ‌شده در تحصیل باور و شرایط محقق‌سازی آن باید با دیگر محدودیت‌های ما سازگار باشند. به عنوان مثال مقدار زمانی که باید صرف رعایت هنجارهای یادشده شود و درجه کمیت و کیفیت تکالیف ناشی از آنها می‌بایست عقلانی بوده باشند. « همچنین است آنجا که مجتهد قرار است مستند به نبود دلیل معتبر به اصول عملی مراجعه کرده و وظیفه عملی خود را در فرض شک و نبود ادله مشخص کند (Ansari, 2007: 412-414). گرچه در این امر که آیا در کیفیت تقریر این لزوم (لزوم فحس و جست‌وجو) میان این دو مقام تفاوتی وجود دارد یا خیر اختلافاتی مطرح است (Akhond Khorasani, 1988: 227; Khomeini, 1997: 372-373).

« تجزی در اجتهاد به این معناست که مجتهدی تنها در بایی از ابواب فقهی اجتهاد داشته باشد و در دیگر ابواب به اجتهاد نرسیده است. از جمله ایرادات این مدل از اجتهاد را چنین عنوان می‌کنند که تجزی در اجتهاد می‌تواند به جهت عدم احاطه شخص بر دیگر ابواب فقهی، احکام، مسایل و روایات مرتبط در آن ابواب، او را در حل مسایل موضوع مورد تخصصش نیز دچار تنگ‌نظری کند و وی را از ادله محتمل‌الارتباطی که در ابواب دیگر موجودند محروم سازد (Amoli, 2009: 103-104; Rohani, 2013: 22).

« این حدی است که می‌توان از آن با عنوان «اطمینان» فقیه در نبود معارض یاد کرد. اما دیدگاه‌های دیگری نیز مطرح‌اند که بعضاً با سخت‌گیری بیشتر بیش از حد یادشده را لازم می‌دانند و یا سهل‌گیرانه‌تر ورود کرده و به ظن و گمان نیز اکتفا می‌کنند (Naini, 1997: 547).